

تاریخ وصول: ۱۳۸۷/۱۰/۷

تاریخ پذیرش: ۱۳۸۸/۹/۳

شورای فتوی

دکتر محمدجعفری هرنندی *

چکیده:

رایزنی در سنت اسلامی جایگاهی دارد و پیامبر اسلام به دستور خدا رایزنی در سنت اسلامی جایگاهی دارد و پیامبر اسلام بدستور خدا می بایست با مردم در امور اجرایی مشورت می نمود. همچنین امامان معصوم در امور مسلمانان طرف مشورت قرار می گرفته و تسلیم نتیجه شورا می شدند و پاره ای از احکام اسلامی مورد اتفاق مسلمانان برخاسته از شورای صحابه پس از رحلت نبی اکرم است . به همین جهت می توان احکام مستنبط را هم از راه مشورت مفتیان بدست آورد و شورای صادر کننده فتوا را مرجع شرعی دانست و این نظر دلیل مخالفی ندارد و هر آنچه لزوم تقلید را می رساند دلیل بر روا بودن افتاء از طریق شورا است .

کلید واژه ها : شورا، فتوا، حکم، تقلید، حجیت

* دانشیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهر ری

Harandi-lawyer@yahoo.com

طرح مسأله

در تاریخ اسلام آمده که فقهای اندلس برای صدور فتوا دارای مجلس مشورتی بوده؛ اما از چگونگی اداره این مجلس و نحوه اجراء نتایج آن اطلاعی در دست نیست. (احمد امین، ظهر الاسلام، ۳، ۲۳)

هم‌اکنون در جمهوری اسلامی ایران شش تن فقیه در شورای نگهبان در مخالفت یا عدم مخالفت مصوبات مجلس با موازین شرع به رایزنی می‌پردازند و حاصل مشورت خود را ابراز می‌دارند، در حالی که، با توجه به اختلاف نظری که مراجع تقلید در پاره‌ای از احکام مستنبط دارند، می‌توان حدس زد فقهای شورای نگهبان هم از این اختلاف نظر بدور نیستند و ایشان، باوصف اجتهاد، هنگام استنباط نظر خاص خود را دارند و این نظر لزوماً و همواره موافق با نظر فقیه دیگر نخواهد بود اما مخالفت یا عدم مخالفت مصوبه مجلس با موازین شرع بصورت نظر جمع و ناشی از مشورت آنان اعلام می‌شود.

همچنین نظر مجمع تشخیص مصلحت نظام، که در پاره‌ای موارد ناظر به امر شرعی است، برگرفته از مشورت اعضا و رأی اکثریت است و چنین رأیی؛ به‌ویژه وقتی در مورد نظر فقهای شورای نگهبان در خصوص مخالفت مصوبه با موازین شرعی باشد لزوماً جنبه شرعی بخود می‌گیرد.

این جنبه هم باید لحاظ شود که نظر چنین مجمعی فتوا نیست بلکه «حکم» تلقی می‌گردد ولی به هر صورت شرعی بودن آن حتماً ملحوظ می‌باشد.

ازسویی تاریخ اسلام و رویه مسلمانان حاکی است که صحابه پیامبر(ص) و پس از آنان مجتهدان و امامان مکاتب فقهی، صاحب نظر بوده و هرکدام حق داشتند مطابق نظر خود عمل نمایند و پیروان ایشان هم نظر و فتوای امام مکتب خود را حجت دانسته و وظائف و حقوق شرعی خویش را بر آن مبتنی می‌ساخته، بدون آن که پیروان مکاتب فقهی دیگر عمل آنان را غیر شرعی بدانند.

افزون بر این، امامان هر مذهب با یکدیگر به بحث می‌نشستند و یا آراء بجا مانده از امام پیشین را نقد می‌کردند. آن چه در تاریخ آمده و آن چه در حوزه قانون گذاری متداول است و قیل و



قال‌های که در مدارس دینی رواج دارد این پرسش را مطرح می‌سازد که آیا می‌توان تمام احکام مستنبط را با نظر مشورتی مفتیان اعلام کرد؟

پاسخ مثبت این پرسش که سوال اصلی این تحقیق است دو سؤال را در پی خواهد داشت:

- ۱ - آیا حکم ناشی از مشورت فقهیان برای فقهی که در مشورت دخالت داشته و احیاناً رأی اجتهادی و مستنبط او برخلاف فتوای ناشی از شورا بوده حجت است و باید یا می‌تواند بدان عمل کند و در این صورت عمل وی مجزی است؟
- ۲ - چنین حکمی برای مقلدان همین مفتی - اگر بتوان پس از تشکیل چنین شورائی باز هم مقلدانی برای مجتهد فرض کرد - چه جایگاهی دارد؟ و بالاتر از آن اگر رفتاری مبتنی بر شور و رایزنی باشد آیا باز هم می‌توان گفت تقلید از مجتهد معین لازم است یا در این صورت تقلید از چنین شورائی جایگزین تقلید از فرد خواهد شد.

فرضیه

در پاسخ سؤال اصلی سه فرضیه متصور است :

- ۱ - نظر هر مجتهدی ملاک عمل خود و مقلدان او است و نمی‌توان از آن نظر عدول کرد و پیروان هر مجتهد باید به رأی مجتهد خود عمل نمایند و در غیر این صورت عمل آنان شرعی نخواهد بود چنان که هم اکنون در میان پیروان بعضی از مکاتب مختلف فقهی مانند فقه جعفری و حنبلی و حنفی مطرح است و اگر پیرو فقه جعفری از فقه حنفی تبعیت نماید عمل شرعی او باطل خواهد بود و هم چنین عکس آن.

در محدوده فقه شیعه هم این نظر می‌تواند حاکم باشد که چون مقلد فلان مجتهد از فتوای صریح مرجع تقلید خود عدول نماید عمل او باطل است؛ اگرچه منطبق با فتوای مجتهد دیگر هم باشد.

- ۲ - فرض دیگر آن است که می‌توان امور عمومی و احکام اجرائی، در محدوده روابط اشخاص را، مبتنی بر نظر مشورتی فقها قرار داد و به عبارت دیگر مردم در این گونه امور از شورای فقها تبعیت کنند و در امور خصوصی و آنچه طرف مقابلی در جامعه ندارد، مانند نیت در



عبادت، وضو ساختن، غسل کردن، افعال نماز، صدقه دادن و امثال اینها باید از مقلد و مرجع خاص پیروی کنند.

این فرض از دیرباز در مورد تصمیمات مجتهد مبسوط‌الید و در حدود احکام (نه فتاوی) صادره از مجتهد عملی می‌شد و هم‌اکنون هم در مورد عمل است اگرچه احکام یا به عبارت کاملتر «قوانین» موضوعه جنبه فتوای ناشی از رایزنی مفتیان ندارد ولی اگر قانون لازم الاجرائی بر خلاف رأی مجتهد باشد مقلد وی و حتی خود آن مجتهد می‌بایست از آن قانون تبعیت نماید و این امر ظاهراً مورد اتفاق فقها است چه مجتهد مبسوط‌الید را وکیل و نائبان امام می‌دانند و کار او را کار معصوم (ع) تلقی می‌کنند. (بحر العلوم، بلغه الفقیه، ۱، ۲۵۴)

۳ - فرضیه سوم آن است که شورائی بودن تمام فتاوی را درست بدانیم و شورای فقها را به عنوان مرجع صدور حکم مستنبط شرعی جایگزین شخص مفتی قرار دهیم.

برای این فرضیه با چنین وسعتی نمی‌توان چندان سابقه تاریخی یافت مگر ظرف سال‌های نخستین رحلت پیامبر که احکام مستنبط گستردگی فراوان نداشت و عمدتاً مرتبط با امور اجتماعی بود و گرنه احکام دیگر چندان مورد سؤال قرار نمی‌گرفت.

نویسنده این مقاله فرض سوم را برگزیده و در صدد اثبات آن است.

اثبات فرضیه نیازمند توجه به چند عنوان است:

۱ - اماره و حجیت آن.

۲ - مشورت و جایگاه آن در سنت.

۱-۲ - مشورت پیامبر (ص) در امور اجرایی.

۲-۲ - مشورت اصحاب پیامبر و احکام ناشی از آن.

۳ - شرکت معصوم (ع) در مشورت.

۳-۱ - طرف مشورت قرار گرفتن حضرت علی (ع).

۳-۲ - شرکت حضرت علی (ع) در شورا.

۳-۳ - پذیرش نتیجه شورا وسیله حضرت علی (ع).

۳-۴ - واگذاری خلافت از سوی امام حسن (ع) به شورا.



۴- حجت فعل معصوم (ع).

۵ - نتیجه.

الف - تأیید شورا.

ب - ظن آور بودن شورا.

ج - حجت شورا برای مجتهد (همانند تبعیت از مجتهد مبسوط الید).

د - مرجعیت شورا.

۱ - جایگاه بکارگیری اماره:

«اماره» یا «دلیل» در علم اصول فقه بدین نحو تعریف شده است: هر آن چه متعلق خود را اثبات نماید نه در حد یقین در حد ظن.

و به همین دلیل چون از کتاب و سنت و اجماع و عقل عمدتاً احکام فقهی به دست می آید موضوع علم اصول را بسیاری از اصولیان و از آن جمله صاحب قوانین الاصول، همین چهار چیز قرار داده و چون مواجه با این اشکال شده که از منابع دیگر، جز آن چهار منبع، برای استنباط احکام استفاده می شود - مثل عرف متشرعه - برای توجیه؛ دست به تأویلاتی زده که مورد نقد و ایراد قرار گرفته است. (مظفر، اصول الفقه، ۲، ۱۰ - ۱۲)

۶۵

شاید سخن درست آن باشد که گفته می شود «هر آن چه امکان دارد بتوان با دلیل قطعی اثبات نمود که ابزاری است برای پی بردن به حکم شرعی باید موضوع علم اصول قرار گیرد» و به عبارت دیگر «موضوع علم اصول فقه مفهومی است کلی منطبق بر موضوعات پراکنده نه خصوص ادله چهار گانه» (آخوند خراسانی، کفایه الاصول، ۹) و چون «اماره» یا «دلیل» ابزاریست برای اثبات حکم شرعی، در علم اصول از آن بحث می شود، با این پیش فرض که این اماره هر چیزی می تواند باشد.

بنابراین می توان گفت اگر شورای فقها یا هر و سیله دیگر با دلیل قطعی اثبات شود که منبع و مأخذ استنباط حکم است، اگرچه دلالت آن بر حکم ظنی هم باشد، آن را اماره می نامند و می گویند حجت است. همچنان که فتوای یک مجتهد، که ظن آور است، برای مقلدان وی حجت



می‌باشد. با این توضیح می‌توان شورای فقها را، حداقل به طور احتمالی، جزء موضوع علم اصول فقه قرار داد و درخصوص حجت و عدم حجت آن بحث کرد.

شاید تصور شود که فقیهان تاکنون چنین چیزی را در علم اصول فقه به بحث نگذاشته پس چگونه می‌توان از آن بحث کرد؟

در پاسخ باید گفت که علم اصول فقه از آغاز چنین گسترده نبوده بلکه رفته‌رفته موارد و موضوعاتی وارد آن گشته و به بحث گذاشته شده و هم اکنون هم می‌توان موارد تازه‌ای در آن وارد و به بحث گذاشت.

به‌عنوان مثال هم‌اکنون، در پی بردن به حوادث تاریخی، دانشمندان علم تاریخ افزون بر منبع مکتوب از آثار به‌جا مانده از اقوام پیشین که وسیله باستان شناسان به دست می‌آید برای نقد و تصحیح و پی‌بردن به زوایای تاریک تاریخ استفاده می‌کنند و کشفیات دیرینه شناسان در این راستا ارزشی فراوان دارد، به‌خصوص قرائت متون و سنگ نوشته‌هایی که رفته‌رفته رمزگشایی می‌شود.

حال اگر در علم اصول فقه همین بحث وارد شود که آیا می‌توان از چنین آثاری برای اثبات حکم شرعی بهره برد، موضوع تازه و قابل توجهی خواهد بود زیرا منابع استنباط احکام و از آن جمله «سنت» رابطه تنگاتنگی باحوادث تاریخی دارد؛ چنان‌که در شناخت رجال حدیث شرح حال آنان سخت مورد توجه است و در صحت و سقم و ضعف و قوت روایت راوی بسیار مؤثر می‌باشد.

بدین ترتیب «شورای فقها» قابلیت طرح در علم اصول فقه به‌عنوان مرجع و منبع حکم شرعی را دارد، مانند اجماع و شهرت عملی و فتوایی.

این نکته را هم باید به خاطر داشت که وقتی می‌تواند شورا مأخذ استنباط باشد که از سوی شارع مورد تایید قرار گیرد، بنابراین باید دید نظر شارع مقدس که نمایندگان آن پیامبر(ص) و دیگر معصومانند در این خصوص چیست؟

۲ - مشورت و جایگاه آن در سنت

وقتی سنت را به معنای گفتار، کردار و تأیید معصوم(ع) تعریف کنیم؛ جایگاه «شورا» را هم در همین سه مقوله باید جستجو کرد. با این پیش فرض که اصل مشورت، صرف نظر از چگونگی



آن، وسیله وحی الهی تأیید شده و آیات ۱۵۳ از سوره آل عمران و ۳۶ از سوره الشوری، مؤید این مطلب می‌باشد.

۲-۱- مشورت پیامبر(ص) در امور اجرایی

مقصود از امور اجرایی امور است که برای رسیدن به اهداف از پیش تعیین شده به کار گرفته می‌شود و این امور و ابزار لزوماً می‌بایست منافات با هدف کلی و موردی نداشته باشد.

وقتی هدف بعثت پیامبر زدودن شرک و تبلیغ وحدانیت است در راه رسیدن بدین هدف از ابزار و اموری بهره می‌گیرد که موجب تثبیت یا رواج شرک و نفی توحید نباشد بلکه زمینه‌ساز نابودی یا تضعیف شرک گردد، چنان‌که پیامبر(ص) در جنگ‌هایی که علیه بت‌پرستان می‌کرد از مشرکان هم به نفع خود و علیه دشمن بهره می‌گرفت و آنان را چون سربازان مزدور در سپاه خویش وارد می‌ساخت و دستمزد آنان را پرداخت می‌کرد، بدون آن که آنان را مجبور به ترک بت‌پرستی کند. (شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، ۱۵، ۱۱۲)

پیامبر اسلام(ص) در بسیاری از موارد برای رسیدن به هدف خود از ابزار مشورت و رایزنی بهره برده بدون آن که منتظر وحی الهی باشد؛ گرچه امکان داشت پس از شور کردن حاصل مشورت وسیله وحی الهی تأیید و یا نفی شده باشد.

۶۷

در جنگ بدر «پیامبر با اصحاب خود در مورد اسیران مشورت کرد و همه بر آن بودند که از آنان فدیة گرفته شود اما آیه « ما کان نبی ان یكون له اسری » نازل شد. (ابن ابی الفتح الاربلی، کشف الغمه، ۱)

۳-۱- طرف مشورت قرار گرفتن علی(ع)

همان‌طور که گفته شد پس از رحلت پیامبر اسلام و استقرار حکومت اسلامی، مسائل تازه‌ای مطرح شد که حاکم وقت می‌بایست در مورد آن‌ها تصمیم بگیرد در حالی که حکم خاصی در زمان نزول وحی و حیات رسول خدا برای آنها مقرر نشده بود.

چون گروهی از اعراب مرتد شدند و از پرداخت زکات امتناع ورزیدند ابوبکر صدیق در مورد



جنگ و کشتار آنان رایزنی کرد. (ابن عساکر، تاریخ مدینه، دمشق، ۱، ۲۵۸) و چون مردم سخن به تفاوت گفتند ابوبکر گفت ای ابوالحسن تو چه می‌گویی؟ علی گفت من به تو می‌گویم اگر آن چه را پیامبر صلی‌الله‌علیه و سلم گفته ترک کنی برخلاف سنت او (ص) عمل کرده‌ای. ابوبکر گفت آن چه تو گفتی خواهم کرد اگرچه سخت بازم دارند. (ابی البرکات، جواهر المطالب، ۱، ۲۶۱) در کتاب المبسوط سرخسی آمده:

عمر با فقهاتی که داشت با اصحاب مشورت می‌کرد تا بدان جا که چون رویدادی نزدش مطرح می‌شد می‌گفت علی را نزدم بیاورید و زید را فرا خوانید ... و آن گاه با آنان شور می‌کرد و چون بر حکمی اجماع می‌کردند برابر نظر آنان عمل می‌کرد. (احمد امین، فجر الاسلام، ۲۳۹)

عمر بر آن شد تا مردم عراق را (پس از فتح) میان مسلمانان تقسیم کند و دستور داد آنان را شمارش کنند، در نتیجه سهم هر مسلمانی سه تن از کشاورزان شد سپس در این مورد با اصحاب رسول الله صلی‌الله‌علیه و سلم مشورت کرد و علی رضی‌الله‌عنه گفت آنان را رها ساز تا منبع درآمدی برای مسلمانان باشند. (الحافظ ابی بکر محمد، السنن الکبری، ۹، ۱۳۴)

چون نوشنده می‌را نزد پیامبر آوردند حضرت دستور داد بزنندش و مردم او را با دست و کفش و ... زدند ... و چون در زمان ابوبکر چنین شد ابوبکر از آنان خواست که در رویداد پیشین باشند بودند تعداد ضربات را پرسید و آنان چهل ضربه برآورد کردند ابوبکر هم نوشنده می‌را چهل تازیانه زد و عمر هم چنین کرد تا این که مردم شراب بسیار نوشیدند و عمر مشورت کرد و هشتاد تازیانه زد. و آورده‌اند که عمر ابن‌الخطاب رضی‌الله‌عنه مشورت کرد و علی گفت نظرم این است که هشتاد تازیانه زده شود زیرا چون شخص شراب نوشد مست گردد و چون مست شود هذیان گوید و چون هذیان گوید تهمت خواهد زد. (شافعی، الام، ۸، ۲۶۶)

یادآور می‌شود که حدافتراء (قذف) در قرآن مجید صریحاً هشتاد تازیانه مقرر شده است.

حکم ستیزه با مرتدان و زدن هشتاد تازیانه بر شارب خمر مورد اتفاق فقهای اسلامی است اگرچه شیعه این دو حکم را مستند به قول معصوم (ع) می‌داند ولی این قول در پی مشورت خلیفه وقت با حضرت علی (ع) ابراز شده و می‌تواند لیل بر روا بودن اصل شورا و حکم ناشی از آن باشد و بخوبی نیز بر این امر دلالت دارد که چون از معصوم خواسته می‌شد حکمی را در مقام مشورت -



افتاء - بیان کند قبول می فرموده تا طرف شور قرار گیرد و طرف مقابل هم آن حضرت را به عنوان یک فرد مسلمان، نه امام معصوم طرف سؤال و مشورت قرار می داد.

۲-۳- شرکت حضرت علی در شورا

افزون بر آن که حضرت علی(ع) به درخواست مشورت با شخص حاکم وقت پاسخ مثبت می داد و نظر خویش را در حکمی بیان می فرمود، می پذیرفت که با همگنان خود که از اصحاب رسول خدا بودند به مشورت بنشینند و طبعاً می بایست حاصل مشورت را، اگرچه برخلاف نظر آن حضرت بود، قبول کند.

وقتی عمر به مرگ خود یقین پیدا کرد گفت: «بر شما باد به گروهی که رسول گفت آنان از اهل بهشتند یعنی علی و عثمان که فرزندان عبد منافند عبدالرحمن و سعد که دائی های رسول خدایند و زبیر بن عوام که خواری رسول خدا و پسر عمه او است و الخیرین عبدالله و از میان این افراد یکی را به عنوان والی برگزینید و چون برگزیدید با وی مساعدت و همراهی کنید ... این گروه از نزد عمر بیرون آمدند و عباس علی راملاقات کرد و به او گفت داخل در مشو! علی گفت دوست ندارم اختلاف بوجود آید و عباس گفت به تو آن رسد که دوست نداری .. فردای آن روز عمر علی و عثمان و سعد و عبدالرحمن بن عوف و زبیر بن عوام را خواست و گفت من اندیشیده ام شمار اسران و رهبران قوم یافته و این کار (خلافت) در بین شما خواهد بود.

... اکنون برخیزید و به اطلاق عایشه روید و با مشورت یکی از میان خود برگزینید ...» (عبد

الوهاب النجار، خلفاء الرا شدون، ۲۵۸)

سرانجام و پس از فوت عمر چنین مشورتی صورت گرفت و در پی بگو مگوهائی که به میان

آمد عثمان خلیفه شد و همه اعضاء شوری و من جمله حضرت علی(ع) با وی بیعت کردند. (همان).

۳-۳- پذیرش نتیجه شورا وسیله حضرت علی(ع)

در موارد پیشین حضرت علی(ع) یا طرف مشورت را گرفته یا عضو شورائی بود که

می بایست در خصوص موضوع مهمی اظهار نظر نماید و اکنون برآنیم تا نشان دهیم آن حضرت





نتیجه شورای دیگران را هم می‌پذیرفت؛ اگرچه خود عضو مجلس شورا نبود. در همین راستا است که امیرمؤمنان به نتیجه حکمیت در واقعه صفین که نوعی رایزنی برای حکومت مسلمانان بود ملتزم می‌شود. گرچه این حکمیت و شورا، با نیرنگ عمر و بن عاص، چنان که می‌بایست مسیر صحیحی را نپیمود اما همین که امام معصوم حکمیت را پذیرفته می‌تواند دلیل بر آن باشد که در اموری به قدر مهم - چون مسئله حکومت - حاصل مشورت مسلمانان را قبول کرد.

شاید گفته شود که آن حضرت در پذیرش چنین حکمیتی مجبور بود! در پاسخ باید گفت با فرض عدم پذیرش، جنگ ادامه می‌یافت و ادامه جنگ هم عملی نبود که امام علیه‌السلام در رسیدن به هدف خود از آن بیم داشته باشد، چنان که با معاویه مشغول جنگ بود و پس از آن هم با خوارج به مقابله برخاست.

فراموش نباید کرد که در آغاز خلافت مولا(ع) گروهی از یاران آن حضرت توصیه می‌کردند تا معاویه را در منصب خود ابقاء نماید، اما چون امام مسلمین معاویه را برای این امر صالح نمی‌دانست او را از امارات شام عزل کرد و تا پای جنگ با او هم ایستاد. (علامه مجلسی، بحارالانوار، ۲۳، ۳۸۶)

بنابراین نمی‌توان پذیرش حکمیت را اجباری یا مستند به تقیه دانست به‌ویژه که دوران خلافت حضرت علی را هیچ کس دوره تقیه ندانسته است، البته نتیجه حکمیت، بدلیل نادرست بودن روال آن قابل قبول نبود و هیچ کس هم آن را نپذیرفت و بهمین جهت دوره خلافت در تاریخ اسلام با صلح امام حسن(ع) پایان یافت و کمتر کسی معاویه را خلیفه‌ای در ردیف خلفاء به حساب آورده است.

این نکته حائز اهمیت است که پس از پذیرش حکمیت وقتی گروهی از همان کسانی که اصرار بر حکمیت داشتند اظهار نمودند اشتباه کرده و توبه خواهند کرد و از آن حضرت خواستند از تصمیم پیشین بازگردند و توبه نمایند... حضرت فرمود وای بر شما آیا همه از رضایت و میثاق و عهد بازگردیم؟! مگر خدای متعال نگفته «اوفوا بالعقود» و «اوفوا بعهدالله اذا عاهدتم» و «لا تنقضوا الایمان بعد توکیدها و قد جعلتم الله علیکم کفیلا» (ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ۲، ۲۳۶)

۳-۴- واگذاری خلافت به شورا در صلح امام حسن (ع)

با گذشت شش ماه از شهادت حضرت علی (ع) و خلافت متکی به بیعت مردم با امام حسن (ع) سرانجام شرایط ایجاب کرد که آن امام با معاویه پیمان صلح ببندد. در این پیمان، که اصل آن در کتاب‌های تاریخ نیامده ولی مواردی از آن نقل شده، یکی از موارد منقول این است که معاویه نباید بعد از خود ولیعهدی تعیین کند و کار حکومت پس از او به عهده شورای مسلمانان خواهد بود. (علامه مجلسی، بحار الانوار، ۴۴، ۶۵)

۴- حجیت فعل معصوم (ع)

در اصول فقه هنگام بحث از سنت؛ فعل معصوم (ع) را ملاک حکم شرعی و دلیل و حجت بر مشروعیت کار می‌دانند.

اصولیان می‌گویند: تردیدی نیست که فعل معصوم - بلحاظ معصوم بودنش - حداقل دلالت دارد بر اباحه فعل چنان که ترک کاری دلالت بر عدم وجوب آن می‌کند و بی‌تردید چنین دلالتی امری است قطعی ... (مظفر، اصول فقه، ۲، ۵۸)

البته از دیدگاه شیعه فعل معصوم وقتی حجت است که در شرایط تقیه انجام شده باشد. چون بنابر یک قاعده پذیرفته شده حتی امام معصوم هم امکان دارد در شرایط خاصی عملی را از روی تقیه انجام دهد که منطبق بر حکم واقعی نباشد و در این صورت فعل وی دلالت بر حکم شرعی نخواهد داشت.

تقیه که در وضعیت ویژه صورت می‌گیرد استثنائی است بر قاعده و لذا اصل بر آن است که اعمال و رفتار معصومان بصورت عادی و در اوضاع متعارف انجام شده مگر آن که قرائن و نشان‌های قوی و از آن جمله مخالفت کار بایکی از مبانی مسلم مذهب، دلالت بر تقیه یا اجبار نماید. از همین رو می‌توان وقایع تاریخی را که بیان کننده زندگی امامان معصوم است با دقت مطالعه کرد و آن دسته از رویدادهای که اثبات نشده از روی تقیه صادر شده مستند حکم شرعی قرار داد. نیازی به اثبات عدم صدور فعل از روی تقیه نمی‌باشد. بلکه اگر احتمال تقیه یا اجبار برود می‌بایست لزوم تقیه یا اجبار را اثبات کرد.



شرکت معصوم در شورا، طرف مشورت قرار گرفتن وی از واگذاری کار شرعی به شورا، همه و همه، فعل معصوم است و نمی‌توان آنها را ناشی از اجبار و تقیه دانست بخصوص در مواردی که پیش از آن ذکر شد.

بر این اساس توجه به شورا تحت عنوان فعل معصوم جزء سنت بحساب می‌آید و چون سنت حجت شرعی و دلیل ضن آور و معتبر است، شورا هم، مانند اجماع، در ردیف ادله شرعی مثبت حکم قرار می‌گیرد.

بدین ترتیب می‌توان گفت هم اصل به شور و رایزنی پرداختن در امور شرعی چه در مرحله استنباط حکم و چه در مرحله اجرای آن روا و مشروع است و هم آن‌چه از شورا - در صورتی که با هدف کنکاش برای یافتن حکم شرعی صورت گیرد - حکم مستنبط تلقی می‌شود و این دومی بر پایه مشروعیت اصل شورا و حجیت قول مجتهد است. وقتی امام صادق(ع) خطاب به ابان بن تغلب می‌گوید: «در مسجد مدینه بنشین و برای مردم فتوا بده چه من دوست دارم درمیان شیعیانم چون تو وجود داشته باشد». (علامه حیدری، اصول استنباط، ۳۱۷) و چون فتوا هم می‌تواند حکم مستنبط متکی بر رای یک نفر باشد، به طریق اولی حکم به دست آمده از رایزنی چند تن، همانند فتوای یک نفر، از دیدگاه امام(ع) معتبر خواهد بود و چنین حکمی شرعی و ملاک عمل مقلدان خواهد بود.

۵ - نتیجه

از آن‌چه گذشت می‌توان نتیجه گرفت که «رایزنی مفتیان» در حکمی که نیازمند استنباط است می‌تواند ملاک و مبنای حکم شرعی باشد و این ملاک بودن به دو جهت است یکی تأیید شورا از سوی شارع و دیگری ظن آور بودن آن.

الف - تأیید شورا

همان‌طور که گفته شد اصل شورا و عمل کردن به نتایج حاصل از آن قطعاً ولو به صورت اجمال مورد تأیید شارع بوده و پیامبر و امامان معصوم(ع) هم در شورا شرکت کرده و هم به نتایج

آن تسلیم شده‌اند. پس هم چنان که در اصول فقه حجیت اجماع و خبر واحد را به استناد، دلیل شرعی اثبات کرده و ظن حاصل از این دو طریق را معتبر می‌دانند می‌توان اصل روا و حجت بودن شورا را هم به دلایلی که پیش از این آورده شد مشروع دانست و شاید بتوان گفت مورد تأیید بودن شورا قوی‌تر از اجماع است. چه حجیت اجماع را از راه دخول، حدث و لطف اثبات می‌کنند و سرانجام مفاد آن را به سنت باز می‌گردانند و می‌گویند: دلیل اعتبار اجماع، قطعی است که برای شخص به رأی امام برایش پیدا می‌شد و مستند این قطع، چنان‌که از سخنان علما بدست می‌آید، یا جهت آن است که علم دارد به دخول امام در مجمعی؛ اگرچه مشخصاً معلوم نیست یا آن که قطع دارد به استلزام اجماع رأی امام را به لحاظ دلالت عقل از باب لطف یا عادت و یا اتفاق؛ از باب حدس ... (آخوند خراسانی، کفایه الاصول، ۲۸۸) درحالی که شورایی بودن امور خود سنت است و فعل معصوم حاکی از آن.

از سوئی در روایات مذهبی آمده که پیامبر اسلام (ص) به حضرت علی (ع) وصیت فرموده که «پشتیبانی محکم تر از رایزنی نیست و هیچ عقلی چون تدبیر نمی‌باشد» (علامه مجلسی، بحار الانوار، ۷۲، ۱۰۰) و نیز «حسن بن الجهم روایت می‌کند که ما نزد ابی الحسن الرضا علیه السلام بودیم و از پدر آن حضرت یاد کردیم امام فرمود عقل او بدان حد بود که عقول دیگر هم‌وزن آن نمی‌بود (ولی) وی بسیاری از اوقات را با یکی از بردگان سیاه مشورت می‌کرد و چون به او گفته شد: آیا با چنین کسی مشورت می‌کنی؟ فرمود: اگر خدای تبارک و تعالی بخواهد چه بسا بر زبان او راهی باز خواهد کرد و حضرت فرمود و چنان بود که آنان نظری می‌دانند و (پدرم) در امور مزرعه و بستان بدان عمل می‌کرد. (همان)

همچنین اهل سنت آورده‌اند که «هیچ کس بیش از رسول خدا با اصحاب خود شور نمی‌کرد، آن حضرت در خصوص اسیران بدر و در مصالحه با کفار در جنگ خندق و در رویارویی با کافران در روز بدر با اصحاب خویش مشورت نمود.» (ابن قدامه، المغنی، ۱۱، ۳۹۶)

شیخ طوسی (ره) در کتاب المبسوط ضمن برشمردن وظایف رهبر مسلمانان در انتخاب قاضی می‌گوید «اگر امام کسی که صلاحیت قضاوت را داراست بشناسد قضاوت را بدو می‌سپارد، وگرنه اهل علم را فرا می‌خواند و آنان در حضور امام به بحث می‌نشینند و اما آنان را می‌آزماید و چون



کسی که صاحب علم است را شناخت در مورد وی از همسایگان و مردم مسجد محله‌اش و همسایگان بازار محله‌اش و از هر کس که او را می‌شناسد پرس و جو می‌کند و از عدالت وی سؤال می‌کند و چون پی‌برد که او صلاحیت قضاوت را داراست وی را به قضاوت می‌گمارد. (شیخ طوسی، المبسوط فی فقه الامامیه، ۸، ۸۵-۸۶)

افزون بر این فقها به شهرت فتوایی برای اثبات یا تأیید نظر خود استدلال می‌کنند و چون شهرت فتوایی را در نظر بگیریم خواهیم دید که حاصل نظر فقهی عالمانی است که جدا جدا اظهار نظر کرده و این نظرات منطبق برهم می‌باشد.

از طرفی در شورای مورد نظر هم جز این روی نمی‌دهد که فقها در جلسه‌ای گرد آمده و به رایزنی مشغول شده حاصل رایزنی خود را به عنوان حکم شرعی بیان می‌کنند.

ب - ظن آور بودن شورا

طبیعی است وقتی خبر یک یا چند نفر (خبر واحد) یا اجماع منقول ظن آور باشد، شورای مجتهدان هم ظن آور است و وقتی شورا با دلیل شرعی تأیید شود؛ ظن حاصل از آن هم تأیید خواهد شد و باستناد اعتبار طریق آن، «ظن معتبر» یا «ظن خاص» خواهد بود.

این که شورا در دریف خبر واحد و اجماع موجب ظن به حکم شرعی دانست با توجه به نظر مشهور است که ظنون معتبره را هنگام انفتاح باب علم حجت می‌دانند. اما اگر باب علم به احکام شرعی را در حال عدم حضور معصوم (ع) منسد دانسته و در نتیجه به ظن مطلق برای اثبات حکم شرعی اعتبار دهیم، استناد به شورا سهل‌تر خواهد شد زیرا در این صورت هر نوع ظن نوعی که عدم اعتبار آن از سوی شارع مسلم نشده باشد می‌تواند ملاک استنباط حکم شرعی قرار گیرد و قطعاً رایزنی مفتیان ایجاد کننده ظن نوعی است و بنابراین می‌توان آن را مستند قلمداد کرد.

ج - تبعیت مجتهد از نظر شورا

پیشتر این سؤال مطرح شد که اگر فرضیه سوم یعنی مستند بودن شورا برای صدور فتوا ثبات شود آیا مجتهد عضو شورا، در حال نظر اجتهادیش با حاصل رایزنی موافق نیست می‌تواند یا باید از



نظر شورا تبعیت کند؟

با توجه بدانچه تاکنون بیان شد پاسخ این سؤال فرعی مثبت است زیرا:
اولاً فرض بر آن است که شورا به عنوان یکی از ادله مثبت حکم ملاک صدور فتوی قرار می‌گیرد و مجتهد هم در قالب همین موازین و دلائل رأی می‌دهد و صرف نظر از مواردی که قطع به حکم پیدا می‌کند ادله بقیه احکام ظن آور است و چون اثبات شد ظن حاصل از رایزنی معتبر و مورد تأیید شارع می‌باشد، مجتهد باید از چنین ظنی همانند ظنون حاصل از دلالتی معتبر دیگر پیروی کند.

ثانیاً فقها در ابراز نظر اجتهادی در بسیاری از موارد مفاد اجماع را بر نظر اجتهادی خود ترجیح داده و بصراحت اظهار داشته که اگر اجماع اصحاب نبود باید چنین نظری را برگزید.
از جمله این فقها، مرحوم شیخ طوسی است که در کتاب الخلاف فراوان به اجماع استناد می‌کند.

به عنوان نمونه در مسئله بیست و چهارم مبحث وصیت همان کتاب می‌فرماید: «قول شافعی در نظر من قوی است و اصحاب ما (اجماع) نصی در این خصوص ندارند. (شیخ طوسی، الخلاف، ۴، ۱۵۰) نیز در مسئله ششم همان مبحث با این که ابتدا دلایل فتوا را مجمع علیه بودن می‌داند در پایان اضافه می‌کند نظر ابو ثور نزد من قوی است. (همان، ۱۳۹)

درحالی که نظر ابو ثور برخلاف اجماع امامیه می‌باشد.

بدین ترتیب می‌توان یا باید نظر شورا را که بر آیندی است از حاصل آرا مجتهدان دیگر برگزید بدلیل آن که ظن قوی و معتبر ایجاد می‌کند یا صحیح‌تر گفته شود چنین نظری چون حاصل ظن معتبر است خود به خود برگزیده می‌شود.

ثالثاً شهرت عملی و فتوائی، حداقل در مقام تأیید، همواره مورد استناد فقها در ابراز رأی بوده و نظر شورا می‌تواند در حد شهرت ملاک فتوا باشد.

رابعاً و بالاخره تمام مجتهدان در احکام صادره از سوی مجتهد مبسوط الید، حتی اگر با نظر اجتهادی آنان موافق نباشد، از وی تبعیت کرده و آن را لازم الاجرا می‌دانند چون حکم چنین مجتهدی بمنزله حکم امام معصوم تلقی می‌شود. (بحرالعلوم، بلغه الفقیه، ۱، ۲۵۴) پس چه مانعی دارد



که نظر شورا هم چون حکم مجتهد مسوط‌الید تلقی گردد و متابعت از آن برهمگان لازم باشد.

د - مرجعیت شورا

وقتی حجیت شورا اثبات شود و فرض بر آن قرار گیرد که مجتهد، برخلاف نظر اجتهادی خود می‌تواند از حاصل رایزنی مجتهدان پیروی کند، تکلیف مقلدان در این خصوص روشن است و آنان بطریقی اولی می‌توانند مرجع تقلید خود را در احکام شرعی شورای فتوا قرار دهند و چنین مرجعیتی از دو دیدگاه توجیه پذیر است.

نخست همان حجت بودن شورا در اثبات حکم شرعی است که مکلفان در تقلید از هر مرجعی در پی یافتن حکم شرعی اثبات شده و سیله دلائل معتبر می‌باشند و چون شورا دلیل معتبر به حساب آید، مقصود از آن حاصل خواهد شد.

دیدگاه دوم این که اصل تقلید برخاسته از یک امر عقلی و از باب مراجعه به خبره است و خبرویت هر چه بیشتر، اطمینان هم فزونتر خواهد بود و به همین دلیل جهت تأکید بر تقلید اعلم شده و طبیعی است که نظر جمعی خبرگان و کارشناسان بر نظر فردی مرجع است و به لحاظ عقلی به واقع نزدیکتر و چون غرض از تقلید پی بردن به حکم واقعی شرعی است؛ مرجع قرار دادن شورای فتوا بیشتر مقلد را مطمئن می‌سازد که به حکم واقعی نزدیک‌تر شده است.

فهرست منابع :

۱. قرآن مجید.
۲. آخوند خراسانی (ملا محمد کاظم)، **کفایه الاصول**، موسسه آل بیت، قم، بیتا .
۳. آیتی (محمد ابراهیم)، **تاریخ پیامبر اسلام**، دانشگاه تهران، چاپ چهارم، بیتا.
۴. ابن ابی الحدید، **شرح نهج البلاغه**، داراحیاء الکتب العربیه، بیروت، ۱۹۵۹ .
۵. ابن عساکر (الامام الحافظ ابوالقاسم علی بن الحسن)، **تاریخ مدینه دمشق**، دارالفکر للطباعه و النشر و التوزیع، بیروت، ۱۹۹۵ .
۶. ابن ابی الفتح الاربلی (علی بن عیسی)، **کشف الغمه فی معرفه الائمه**، دارالاضواء، بیروت، ۱۹۸۵.

۷. ابن قدامه (احمد بن محمد)، **المغنی**، دارالکتب العربی للنشر والتوزيع، بیروت، بی تا .
۸. ابن کثیر، (ابوالفداء اسماعیل بن کثیر)، **داراحیاء التراث العربی**، بیروت، ۱۹۸۸ .
۹. ابوالبرکات، (شمس الدین محمد بن احمد الدمشقی)، **جواهر المطالب فی مناقب الامام علی بن ابیطالب** ، مجمع احیاء الثقافه الاسلام، قم، ۱۴۱۵ ه ق.
۱۰. الحافظ ابوبکر (احمد بن الحسین)، **السنن الکبری**، دارالفکر، بیروت، بی تا.
۱۱. احمد امین، **ظهر الاسلام**، مکتبه النهضه المصریه، القاہرہ، ۱۹۶۴ .
۱۲. _____، **فجر الاسلام**، مکتبه النهضه المصریه، القاہرہ ، ۱۹۶۴ .
۱۳. بحر العلوم (سید محمد)، **بلغه الفقیه**، مکتبه الصادق، تهرآن، ۱۴۰۳ ه ق.
۱۴. الحر العاملی (محمد بن حسن)، **رسائل الشیعہ الی تحصیل مسائل الشریعہ**، مؤسسہ آل البيت لاحیاء التراث، قم، ۱۴۱۴ ه ق.
۱۵. حیدری (علامه سید علی نقی)، **اصول الاستنباط**، مدیریت حوزه علمیه قم، بی تا.
۱۶. السرخسی (شمس الدین)، **المبسوط**، دارالمعرفه، بیروت، بی تا.
۱۷. الشافعی (محمد بن ادريس)، **الام** ، دارالفکر للطباعه و النشر و التوزيع، بیروت، ۱۹۸۳ .
۱۸. شیخ طوسی (محمد بن الحسن)، **الخلافا**، مؤسسہ النشر الاسلامی، قم، ۱۴۰۷ ه ق.
۱۹. _____، **المبسوط فی فقه الامامیه**، المکتبه المر تضيويه ، تهرآن ، بی تا .
۲۰. مجلسی (محمد باقر)، **بحار الانوار لدر راخبار الائمه الاطهار**، مؤسسہ الوفاء، بیروت، ۱۹۸۳ .

